

عنوان: روند شکل گیری علم تاریخ نوین و دانشگاهی و مشخصه های آن

چکیده:

ثبت وقایع مربوط به زندگی انسان در زمینه های سیاسی، اجتماعی، نظامی و غیره قدمتی طولانی دارد و با نگارش آثاری چون تاریخ هرودت عملاً آنچه تاریخ نگاری سنتی خوانده می شود آغاز گردید و مورخان وظیفه سترگ نگارش و تامل در تاریخ را برعهده گرفتند. اهم خصوصیات تاریخ نگاری سنتی آنکه اغلب جنبه نقلی و روایی دارد و گذشته از آنکه بر روایت سرگذشت شاهان، حکام و افراد شاخص اجتماع متمرکز است بر نقل حوادث عمده مثل جنگ ها، سقوط حکومت ها و غیره توجه دارد. با اینهمه، در پی تحولات اروپا که منجر به پیدایش مدرنیته گردید به تبع آن چالش در مفهوم، ماهیت و کارکرد علم نوعی مرزبندی بین علوم سنتی و جدید پدید آمد. متأثر از این تحولات، غرب جدید شاهد شکل گیری تدریجی علم تاریخ مدرن و دانشگاهی بود که بعدها ابعادی از آن به نظام دانشگاهی ایران نیز راه یافت. نظر به اهمیت بحث، نوشتار پیش رو می کوشد تا با بررسی روند شکل گیری علم تاریخ نوین از یکسو و فهم خصوصیات آن از سوی دیگر زوایایی از موضوع تحقیق را روشن سازد.

کلمات کلیدی: علم نوین تاریخ، معرفت شناسی، روش شناسی، خصوصیات.

Title: The formation process of modern and academic science of history and its characteristics

Abstract:

The recording of events related to human life has a long history, and with the writing of works such as Herodotus' History, what is called traditional historiography actually began, and historians took on the great task of writing and reflecting on history. It is authentic, and apart from the fact that it focuses on the narration of the stories of kings, rulers and important people of society, it focuses on the narration of major events such as wars, the fall of governments, etc. However, following the developments in Europe that led to the emergence of modernity, as a result of that challenge in the concept, nature and function of science, a kind of demarcation between traditional and new sciences emerged. Affected by these developments, the modern West witnessed the gradual formation of modern and academic history, some of which later entered the Iranian academic system. Considering the importance of the discussion, the following article tries to clarify some aspects of the research topic by examining the process of the formation of modern historical science on the one hand and understanding its characteristics on the other hand.

Keywords: modern science of history, epistemology, methodology, characteristics.

مقدمه

از منظر کلی تاریخ علم با دو مقوله علم سنتی و علم مدرن مواجه است و به تبع آن دانش تاریخ نیز با چنین وضعیتی یعنی تاریخ نگاری سنتی و مدرن روبرو است. از جمله مشخصه های علم نوین، تخصصی شدن و قرار گرفتن در قالب

رشته‌های دانشگاهی یود که این مهم به ایران نیز راه یافت. با اینهمه، پیدایش علم نوین تاریخ ریشه در تحولات تحولات فکری و اجتماعی اروپا دارد که تأثیرات بنیادینی برهدف، ساختار علمی و معرفت شناسانه آن گذاشت. رویکرد به تجارت و بازرگانی و چرخش از ساختار فئودالیسم به سوداگری، گذشته از آنکه منجر به رشد شهرنشینی که برخی آن را نقطه آغازین تحولات اروپا در عصر جدید می‌دانند (لوگوف، ۱۳۷۸: ۱۷) گردید اساس اقتصاد عصر جدید که متکی به مناسبات پولی - کالایی و گسترش نظام بانکداری بود را نیز پایه‌ریزی کرد. این نگرش، برخلاف مسیحیت قرون وسطی که رستگاری را در فقر و بی توجهی به دنیا می‌دانست (کوریک، ۱۳۸۲: ۳۳)، با تعریفی نو از پول، ثروت و لذت ناشی از آن در قالب بهره‌گیری از رفاه حداکثری و تجمل‌گرایی، نگرشی مبتنی بر عینیت‌گرایی، ماده‌گرایی و دنیاگرایی را پدیدآورد. از پیامدهای مهم گسترش شهرنشینی رشد و توسعه مدارس و دانشگاه‌هایی و پیدایش روشنفکرانی بود که پا به پای تکامل بورژوازی غرب دست به تعریف مفاهیم جدید یا باز تعریف مفاهیم کهن زدند و در پیشبرد سه نگرش درهم تنیده رنسانس یعنی اومانیزم، اصلاح دینی و انقلاب علمی نقش ایفاکردند (پولادی، ۱۳۹۲: ۷).

در این میان مفاهیمی چون اومانیزم و انسان‌گرایی تکانه‌های شدید بر نگرش تاریخ داشت و این دیدگاه مورخ مسیحی که هدف انسان و تاریخ او فقط این است که در این چند روزه هستی، اوامر باریتعالی را اجرا کند» (پولارد، ۱۳۵۴، ۲۰) مورد تردید قرارگرفت. حاصل آنکه سیطره مشیت الهی بر تاریخ در مفهوم قرون وسطایی آن به چالش کشیده شد و انسان در برابر تاریخ مسئول شناخته شد. ماده‌گرایی و دنیاگرایی یا سکولاریسم باعث تولد علم تاریخ سکولار و بیرون آمدن آن از سیطره الهیات و متعلقات آن گردید. علم در مفهوم science که عمدتاً از طریق روش‌های تجربی و محاسبه ریاضی حاصل می‌شد، برجسته گردید. مهمترین خصیصه‌های جدید علم دقت و وسواس شدید در دستیابی به واقعیات بود و البته به تبع آن بحث علم بودن یا نبودن نیز مطرح گردید. متأثر از روحیه بورژوازی که کسب حداکثر سود و بهره از مشخصه‌های آن بود بحث بر سر فایده‌مندی انواع علوم اهمیت دوچندانی یافت. از دیگر مشخصه‌های علم تخصصی شدن است (اباذری، ۱۳۸۷، ۲۵۷) که گرچه وحدت ارگانیک علم و همین‌طور شناخت کلی از هستی را کم‌رنگ می‌کند، اما در شکوفایی و کاربردی کردن علم اهمیت به‌سزایی دارد. نکته مهم دیگر آنکه علم سنتی عمدتاً مجموعه‌ای معارف و دانش‌هایی است که همیشه قدسی بوده و قداستش به خاطر آن است که از منبعی فراتر از عقل و اندیشه‌ی انسان گرفته شده است. بنابراین غالباً موضوعات غیرمقدس هم غالباً در پرتو امر قدسی تعبیر و تفسیر می‌شود. این درحالی است که در علم مدرن امر قدسی بتدریج کمرنگ شد (مظاهری، ۱۳۸۸، ۱۵۰). سرانجام هدف علم مدرن بیشتر خدمت به انسان و تأمین رفاه او در این دنیا است، اما علم سنتی به دنبال سعادت همه‌جانبه‌ی انسان در همه‌ی ابعاد دنیوی و اخروی است.

عقل مدرن از دیگر مفاهیم است که انتقادی بودن از ویژگی‌های مهم آن است، به طوری که هیچ‌چیز از نقد آن مصون نیست. از منظر نگرش سنتی نه تنها حقیقت امری ثابت و مطلق است، بلکه فهم ما از آن نیز ثابت و مطلق است حال آن‌که از دیدگاه عقل مدرن، حقیقت دارای وجوه مختلفی است و در موقعیت‌های گوناگون، با جلوه‌های متفاوت ظهور می‌کند (پیمان، ۱۳۸۵، ۳). عقلانیت سنتی بیش‌تر به دنبال تفسیر جهان است، اما عقل مدرن بیش‌تر از تفسیر به دنبال

تغییر است. عقل سنتی اساساً چندان خودبنیاد و فعال نیست و تا حد زیادی بر مراجع بیرون از خرد آدمی استوار است. حال آنکه عقل مدرن، در این زمینه متکی به خویش است، یعنی خود تولیدکننده‌ی دانش و معرفت است (طرفداری، ۱۳۹۳، ۲۳). این مفاهیم تأثیرات اساسی بر نوع نگرش به تاریخ گذاشتند. براین اساس شاید بتوان گفت روند شکل‌گیری علم تاریخ در قیاس با بسیاری از علوم مدرن از پیچیدگی‌های بیشتری برخوردار باشد چراکه از یکسو با تحولات فکری اروپا درهم تنیده و از سوی دیگر با معارفی چون فلسفه، فلسفه نظری تاریخ، جامعه‌شناسی تاریخی، علوم فرهنگی و غیره گره خورده است.

بدین سبب، گذشته از آنکه واکاوی روند شکل‌گیری علم مدرن تاریخ به عنوان دغدغه این پژوهش به خاطر درک دقیق‌تری که از ماهیت و عملکرد این دانش در عصر جدید ارائه می‌دهد اهمیت دارد به موازات آن بایسته‌ها و ضروریاتی که جهت علم قلمداد شدن آن دست کم به عنوان معرفت دانشگاهی مطرح گردیده نیز قابل تأمل است.

پیشینه پژوهش

در زمینه پیشینه تحقیق در ایران باید گفت پی‌ایجاد رشته تاریخ برخی از استادان و محققان تاریخ در صدد معرفی علم تاریخ و چارچوب‌های معرفت‌شناسی نوین آن برآمدند. مرحوم زرین کوب (۱۳۷۵) که به سبب احاطه بر ادبیات، تاریخ و غیره بارویکردی میان رشته‌ای به تاریخ می‌نگریست در اثر ارزشمندش «تاریخ در ترازو» کوشید با طرح مباحثی چون فلسفه علم تاریخ، فایده‌مندی تاریخ، مقوله مهم شناخت و شیوه‌های نقد در تاریخ زوایای مهمی از دانش تاریخ نوین را معرفی کنند. مرحوم قائم مقامی (۱۳۵۸) که از علوم فنی و مهندسی به عرصه تاریخ وارد شدند در اثر ماندگار خود «روش تحقیق در تاریخ نگاری» ذیل بحث روش تحقیق تلاش کرد چارچوب‌های پژوهش دانشگاهی در علم تاریخ را مطرح سازد. مفتخری (۱۳۹۱) در کتاب مبانی علم تاریخ ضمن تعریف ارایه تعریفی نسبتاً مفصل از فلسفه علم به طرح مباحثی چون علمیت تاریخ، تبیین در تاریخ و علیت در تاریخ می‌پردازد. شاکری (۱۳۸۳) در مقاله «روش شناسی علم تاریخ» ضمن دسته‌بندی تاریخ و تعریف روش شناسی مقوله نقد منابع را نیز مورد بررسی قرار می‌دهند. به هر روی در پیوند با پیشینه تحقیق این پژوهش هم می‌کوشد با پرداختن به موضوع گامی هرچند کوچک در راستای تقویت ادبیات تحقیق بردارد.

دکارت و چالش‌ها در باب تاریخ

در تاریخ علم، رنه دکارت در درجه اول فیلسوف و سپس ریاضیدان به حساب می‌آید که به سبب اندیشه‌هایش نقش مهمی در چرخش معرفت‌شناسی از قرون وسطی به عصر مدرن دارد (Lafleur, 1950, p:1). قاعده شک و تردید او با پرسش‌های بنیادینی چون چه چیزی حقیقت است؟ و چگونه می‌توان به یقین رسید؟ از جمله مواردی بود که مبانی معرفت‌شناسی عصر جدید به حساب آمد و بر علم تاریخ نیز اثر گذاشت. شک دکارت به مفهوم شک مطلق

نبود و تنها ابزاری برای دستیابی به یقین به حساب می آمد و می خواست «از خاک سست و رمل رهایی یافته و به زمین سخت پا بگذارد» (اسکروتن، ۵۷-۶۰ و دکارت، ۱۳۸۱، ص ۲۰۰).

دکارت به معرفت موجودش شک کرد و کوشید با استفاده از روش های معتبر و یقینی ساختمان رفیع معرفت را از نو بسازد. از نظر او عقل با محاسبه پذیر کردن طبیعت و تا حدی اتکا بر حواس و مشاهده مهمترین و اساسی ترین ابزار برای دستیابی به معرفت و شناخت واقعی و متقن بود (فولکیه، ۱۳۷۰: ۱۹۱). دکارت گذشته از خرد نقاد، بحث خودبنیادی انسان را مطرح کرد که بر اساس آن، انسان دیگر در مسیر شناخت منفعل نبود تا مراجع بیرونی هر معرفتی را بر او القا کنند بلکه بدون نیاز به مواردی چون مکاتب و سنتهای الاهیاتی و فلسفی پیشین، مراجع کلیسایی و غیر از آن میتواند امور خود را اداره کند. یزعم او انسان موجودی طبیعی، خودکفا و محور عالم است که با قوای عقل خود و با تکیه بر تواناییهای خویش، زندگی خود را می سازد. از نظر دکارت انسان به عنوان فاعل شناسا با موضوع مورد شناسایی خود کاملاً متفاوت و متمایز بود. در این تقسیم، انسان از آن جهت که فکر میکند سوژه است و سایر موجودات در حکم باز نموده ها یا ابژه های این من متفکر هستند (هارتناک، ۱۳۷۶: ۹).

تفکرات دکارت اثراتی بی سابقه بر رویکرد به تاریخ گذاشت. حاصل شک دکارت که برای ویران کردن معرفت موجود و دستیابی به یقین بود آنکه تاریخ و علوم اجتماعی، ادبیات و نظایر آن غیر قابل یقینی و در نتیجه از دایره علم بودن خارج گردیدند. اثرات این نگرش در درجه اول واکنش ویکو و پیدایش فلسفه تاریخ را در پی داشت اما بعداً بر تاریخ به عنوان علم جدید اثر مستقیم هم گذاشت.

جیامباتیستا ویکو^۱ در مقام فیلسوف تاریخ روش دکارت را در رسیدن به یقین را مورد نقد قرار داد چرا که تمایز جهان طبیعی و جهان انسانی یا طبیعت و انسان را نادیده انگاشته بود. اصل روش شناختی محوری ویکو در کتاب علم نو مشخص گردید مطابق با آن ویکو مدعی شد که دانش معین از طریق استدلال انتزاعی هر موضوعی از طریق ساخت و بهره برداری از آن امکان پذیر است. بنابراین، فقط خدا طبیعت را می شناسد چون او جهان را ساخته است. براین اساس، ما انسانها می توانیم مواردی چون تاریخ یا هندسه را بشناسیم به این دلیل که ما «آن را ساختیم» (Vaughan, 1972: 8).

بدین ترتیب، ویکو با ناکارآمدن معرفت شناسی دکارت برای شناخت مواردی چون تاریخ، ادبیات، اسطوره آنها را علومی دانست که باید از طریق آنچه که تخیل بازسازانه یا بصیرت همدلانه نامیده می شد فهمیده شوند (استنفورد، ۱۳۸۲: ۲۵۷). ویکو، همچنین قائل به تاریخی گری بود یعنی برای شناخت هر پدیده تاریخی و فرهنگی باید سیر تحول و تطور آن پدیده را در تاریخ بررسی کرد. از نظر او می بایست از طریق تاریخی گری یا فرو رفتن در تاریخ، درون فهمی و تفسیر، مسائل انسانی شامل ارزش ها، عقاید، انگیزه ها و غیره آنها را فهمید. بر این اساس، بازنمایی تاریخ، شناخت مع الواسطه ایی بود که هویت یا پدیده غایب را مشخص می ساخت (اتیکسون، ۱۳۹۲، ۳۷۶). تاریخ گرایی با انتشار کتاب علم جدید ویکو در قرن ۱۸ متولد شد. تا آن زمان تاریخ جهان شمول تلقی نمی شد، بلکه به عنوان

^۱ Giambattista Vico

یک کار قبیله ای و منطقه ای شناخته می شد و حتی ارزش آن را نداشت که علم نامیده شود، زیرا به مسائل جهانی مربوط نمی شد. در نهایت ویکو این دیدگاه دکارت یعنی جدا ساختن سوژه شناسا و ابژه را در مطالعه تاریخ به چالش کشید چرا که محقق فرهنگ خود برآمده یا بخشی از آن به حساب می آمد و جدا شدن از آن بی معنا بود. مناقشه ویکو با دکارت بیشتر در قالب فلسفه تاریخ و موضوع آن سیر تحول و تطور فرهنگ و تمدن بشر بود اما دیدگاه های دکارت به گونه مستقیم هم بر تاریخ نگاری علمی تاثیرات اساسی گذاشت. از جمله مسائلی چون رابطه فاعل شناسا و ابژه در تاریخ (مورخ و تاریخ)، بحث امکان دست یافتن به یقین در تاریخ و نیز چالش علم بودن یا نبودن آن و نیز این پرسش مهم که برای دست یافتن تاریخ علمی چه باید کرد؟

همگرایی تاریخ با فلسفه تاریخ و جامعه شناسی تاریخی

علم نوین تاریخ در مسیر تکامل خود تا سده نوزدهم پیوند با علومی چون فلسفه تاریخ، جامعه شناسی تاریخی و جامعه شناسی را تجربه کرد. فلسفه نظری تاریخ می کوشید به حوادث و اتفاقات پراکنده و ظاهراً تصادفی تاریخ معنا ببخشد و یک سلسله نتایج منطقی و قابل قبول در باب علل حوادث به دست بیاورد. همچنین با مرتبط کردن وقایع و جهت دادن آنها مراحل را برای تاریخ وضع کند و براساس آن روند تکامل آینده جوامع را در همه ادوار بررسی کند. بنابراین، می توان آن را علم به تحولات و تطورات جوامع از مرحله ای به مرحله دیگر و علم فهم قوانین حاکم بر این تطورات و تحولات دانست (کافی، ۱۳۹۳: ۵۹)

نظرات علما و اندیشمندان فلسفه تاریخ در باره سیر تحولات جوامع دانش جامعه شناسی را در ابتدای کار خود در سده هجدهم و نوزدهم عمیقاً تحت تاثیر قرارداد به گونه ای که در مواردی مرز مشخصی بین جامعه شناسان و فلاسفه نظری تاریخ وجود نداشت. برای مثال، منتسکیو که برخی او را پیشگام در دانش جامعه شناسی و برخی دیگر دیدگاهش را در شکل گیری جامعه شناسی موثر دانسته اند (آرون، ۱۳۸۷: ۲۵ و کوئن و گینگ، ۱۳۵۳: ۲۰) در عین حال مورخ تحلیلی و نیز فیلسوف تاریخ نیز به حساب آمده است. همچنین در این زمینه می توان به اندیش ورز متأخرتر یعنی مارکس اشاره کرد که به عنوان جامعه شناس آرای او در فلسفه تاریخ نیز مورد بررسی قرار گرفته است (کافی، ۱۳۹۳: ۶۳).

مونتسکیو با معقول گردانیدن تاریخ به دنبال فهم داده های آن بود. از نظر او داده های تاریخی به صورت بی انتهایی از رسوم، عادات، افکار، قوانین و نهادهای اجتماعی عرضه می گردد که همین گوناگونی ظاهراً نامربوط نقطه آغاز تحقیق را تشکیل می دهد که باید نظامی اندیشیده جایگزین این گوناگونی شود (آرون، ۱۳۸۷: ۲۶). مونتسکیو در بحث خود رویکرد بین رشته ای در پیش گرفت و از علوم چون جغرافیا، ادبیات و غیره بهره جست که این را در کتاب روح القوانين او به خوبی می توان دید (زرفروشان، ۱۳۵۳: ۴۶).

میراث فلسفه نظری تاریخ در جامعه شناسی در قالب مواردی چون فهم جریان کلی حاکم بر اجتماع و قوانین تکامل که الگوهایی از نظم وعلیت در آن معنا می یابند، علل پیدایش وقایع و تکامل جوامع، کشف علت های وقایع تاریخی و جستجوی ارتباط و پیوند بین وقایع متبلور گردید. از آن مهمتر اندیشه ترقی بود که بیانگر نوعی فلسفه خوش بینی در برابر یاس و بدبینی فلسفه انحطاط جوامع بشری به حساب می آمد که مطابق با آن انسان و جوامع به گونه ای حتمی در یک مسیر خطی روبرو به پیشرفت و تکامل قرار دارند (توسلی، ۱۳۷۹: ۹۲).

اواخر سده هجدهم و اوایل سده نوزدهم که می توان آن را دوران همگرایی فلسفه تاریخ، جامعه شناسی و تاریخ دانست، جامعه شناسان برای فهم تغییرات اجتماعی از تاریخ و در مقابل مورخان هم از تاریخ اجتماعی بهره بردند. با اینهمه، مواردی چون چرخش اگوست کنت^۲ به شیوه های معرفت شناسانه علوم طبیعی در قالب پوزیتیویسم^۳ با تاکید بر مشاهده، آزمایش و تجربه بین جامعه شناسی با تاریخ و فلسفه تاریخ شکاف ایجاد کرد. همچنین، کنت با تاکید بر پیوند بین مشاهده موردی و نظریه پردازی بر علیه نظریه پردازی های کلان فلسفه قرن هجدهم که مدافعین آن می توانستند ادعاهایی را مطرح کنند بدون آنکه نیاز به تایید آنها از طریق ارجاع منظم به واقعیت ها و مشاهدات مورد تایید قرار دهند، قیام کرد (الیاس، ۱۳۹۲: ۵۵).

در نهایت جامعه شناسی اولیه در کنار فلسفه تاریخ بسیاری از ایده هایش را از علوم طبیعی گرفت از جمله تلاش برای تثبیت قوانین یا حداقل نظریه هایی که مثل قانون جاذبه برای همه زمانها و مکانها معتبر باشند که البته این واقعیت در باره تاریخ که واقعیت ها را در یک زمان مشخص ثبت می کند واز سیر زمانی به خوبی آگاه است، صادق نیست (استنفورد، ۱۳۹۲: ۱۰۷). همچنین جامعه شناسی کلاسیک تحت تاثیر داروینیسم تکامل گرایی را به صورت یک الگوی ظاهرا قابل استفاده برای مطالعه تطورات انسانی و اجتماعی در آورد که تغییرات اجتماعی جامعه را مثل رودخانه ای که از گذشته به حال و آینده در جریان است در قالب تطور اجتماعی و چگونگی گذر تاریخی مورد مطالعه قرار داد (نیازی، ۱۳۸۷، ۱۴۹).

از دیگر مفاهیم اساسی در جامعه شناسی تطور گرایی^۴ و ساختارگرایی^۱ است که اولی به حرکت خطی و در جهت پیشرفت و تکامل جوامع غالیا به شکلی جبری باور دارد از جمله تقسیم جوامع به بدوی و ابتدایی، جوامع در حال توسعه، جوامع توسعه یافته، جوامع تطور یافته صنعتی یا جوامع اشتراکی، برده داری، فئودالیسم، سرمایه داری (و ثوقی و نیک خلق، ۱۳۸۱: ۱۴۹ و متروپولسکی و دیگران، ۱۳۸۲، ۲۱۵). ساختارگرایی را اسپنسر از زیست شناسی گرفت و وارد علوم انسانی کرد. ساختار از اجزایی تشکیل شده که غالب اوقات در کنش هایشان متأثر از ساختاری هستند که در آن قرار گرفته اند و به طور مستقل قادر به کنش یا معنا دهی نیستند. برخی ساختار را به قوانین ثابت و لایتغیری می دانند که در هر سطوح زندگی انسانی از انسان بدوی تا حال مداخلیت دارد. مهمترین پیش فرض های ساختارگرایی عبارتند از وجود قواعد حاکم بر رویدادها، توان انسان در یافتن و ترمیم آنها، تغییر ناپذیری ساختاری دانست.

^۱- Auguste Conte

^۲- positivism

^۳- Evolutionary school

^۴- Structuralism

در نهایت به نگرش کارکردگرایی باید اشاره کرد که به نتایج و آثار عینی پدیده‌ها یا ساخت اجتماعی اطلاق می‌شود که مطابق با آن هر پدیده اجتماعی کارکرد معینی برعهده دارد که به نحوی در اداره جامعه موثر است. این کارکردها ممکن است مناسب و مفید باشد یعنی نتایج یک پدیده اجتماعی برکل جامعه مفید بوده و به تداوم و تثبیت آن کمک کند و ممکن است دارای نتایج و عوارض نامناسب باشد (ادیبی و انصاری، ۱۳۸۷: ۷۹ و ۷۰).

کارکردگرایی^۷ با مکتب تکامل که در قرن نوزدهم رواج یافت به مقابله برخاست. پیروان این مکتب بی اعتباری روش‌ها و نتیجه‌گیری‌های طرفداران مکتب اصالت تکامل را بر ملا ساختند و معتقد بودند که سازمان و وظایف جامعه راتنها دریک لحظه معین از تحول آن مورد مطالعه و تحقیق قرار داد و به این ترتیب کارکردگرایی نه ارجی به تاریخ می‌نهند و نه مطالعه تغییر اجتماعی و نقش مهمی در جدا شدن جامعه شناسی از نگرش تاریخی داشت (گی روشه، ۱۹). در نهایت رویکرد ساختی-کارکردی نوعی عقب‌نشینی از ساختارگرایی بود که جامعه را به شکل ارگانیسم زنده مورد مطالعه قرار می‌داد و نشان داد که نهادهای گوناگون جامعه چگونه با یکدیگر جفت و جور شده به صورت یک نظام یک پارچه در زمان حاضر عمل می‌کنند (همیلتون، ۱۳۸۷: ۲۱۷).

در باب جامعه شناسی تاریخی باید گفت معرفتی عقلانی، انتقادی و خلاق است که در پی بررسی فرایندها و سازو کارهای تغییراتی است که توسط آنها سیمای جوامع دگرگون یا باز تولید می‌شود. همچنین به دنبال کشف ساختارهای پنهانی است که خواسته یا ناخواسته برخی آرزوهای جوامع بشری را نقش بر آب می‌کنند و برخی را قابل تحقق می‌سازند (اسمیت، ۱۳۹۲: ۱۴). مفهوم تاریخی در جامعه شناسی تاریخی بیان کننده بستر زمانی و مکانی است که وقایع و رخدادها و پدیده‌ها در آن شکل می‌گیرند، معنا می‌یابند و به وقوع می‌پیوندند و در نهایت فهم تغییرات گذشته و حال و فرایند آنها منجر به نوعی نظریه می‌شود.

جامعه شناسی تاریخی به عنوان بخشی از فلسفه تاریخ برای مدت زمان طولانی ضمن بررسی فرضیه‌های مربوط به تکامل، محل پیوند فلسفه تاریخ، جامعه‌شناسی کلاسیک، تاریخ بود که شعب و رشته‌های دیگری چون سیاست و اقتصاد را نیز در بر می‌گرفت (حمید، ۱۳۵۲: ۱۵۰). در باب تاثیر فلسفه تاریخ بر جامعه شناسی تاریخی باید گفت هر دو بر پویایی جامعه تاکید دارند، روند و تغییرات کلان، فهم قوانین تکامل اجتماع، یافت قانونمندی جوامع، موارد مشترک جوامع در طول تاریخ از دیگر تشابهات این دو هستند.

البته، تفاوت‌های اساسی نیز بین این دو شاخه معرفتی وجود دارد: جامعه شناسی تاریخی به لحاظ موضوعی از کلان‌نگری فلسفه نظری تاریخ که بررسی روند تحولات کل تاریخ جامعه بشری از آغاز تا حال به همراه پیش‌بینی مسیر آینده آن را مدنظر قرار می‌داد، فروکاست و به بررسی روند تحولات یک یا مقایسه چند جامعه پرداخت. همچنین، بر خلاف روش جامعه شناسی فلسفه تاریخ که به بررسی‌های عقلانی و با دیدی ذهنی و مبتنی بر بررسی انتزاعی متکی بود، جامعه شناسی تاریخی بنحو گسترده‌تری بر رویکرد تجربی و شواهد عینی استوار بود (کافی، ۱۳۹۳: ۱۰۹).

در سده بیستم نظریات کلان نگر فلاسفه نظری تاریخ برغم تأثیرات عمیقشان بر مبانی فکری غرب و حتی جهان با این دلیل ساده ولی نسبتاً منطقی که داده ها و شواهد کافی برای توجیه نظراتشان وجود ندارد بسان ادعاهای جاه طلبانه پیرامون تاریخ بشر در محاق تردید افتادند. فلاسفه به جای نظریه های پردازی های چنین کلان به فعالیت درجه دوم پرسش گری و نقد شیوه های کار مورخان روی آوردند (استنفورد، ۱۳۹۱: ۲۲). شکل گیری فلسفه انتقادی تاریخ که علم تاریخ را مورد نقد قرار می داد دستاوردی مهم به حساب می آمد.

در این سده رویکرد جامعه شناسی تاریخی کلان نگر نیز به عنوان ادعاهای بزرگ مورد انتقاد واقع شد. این پرسش مطرح شد که مگر می شود محقق بتواند یک تنه در باب جوامع برغم گستردگی فرهنگی، اجتماعی و تاریخی اشان دست به نظریه پردازی های کلان بزند. براین اساس، محققان در انتقاد از تجزیه و تحلیل جمعیت های کلان به تحلیل اجتماعی خرد روی آوردند. جامعه شناسی تاریخی خرد توسط جامعه شناسانی چون ایمانوئل والرشتاین^۱، اندرسون^۲، فرناند برودل^۳ و مکتب آنال^۴ به اوج رسید و مطالعه در عمق واحدهای کوچک و افراد مثلاً افکار یک آسیابان در قرون وسطی پرداختند (بروک، ۱۳۸۱: ۴۹).

نتیجه بحث آنکه نظریه پردازی از فلسفه نظری با رویکرد کلان و با مبنا قرار دادن کل تاریخ بشر آغاز گردید و در جامعه شناسی ابتدایی و نیز جامعه شناسی تاریخی به جوامع تقلیل یافت و در نهایت در فلسفه انتقادی تاریخ، جامعه شناسی مدرن و جامعه شناسی تاریخی خرد، به بررسی مسائل جزئی جوامع و ادوار کوتاه فروکاسته شد. بر این اساس نظریات کلان نگر به سبب کلان نگری و شمولیت گسترده و مبهم آنها و در مواردی ابطال ناپذیری شان اهمیت خود را برغم نکات مثبت شان دست کم به لحاظ روش شناسی از دست دادند.

تاریخ نگاری مدرن دانشگاهی

این ایده که فارغ از مواردی چون فلسفه تاریخ، جامعه شناسی و جامعه شناسی تاریخی که غالباً با پدیده های تاریخی سروکار داشتند تاریخ خود یک علم است توسط کسانی چون بارتولد گئورگ نیبور^۱ (۱۸۳۱-۱۷۷۶)، ویلهلم فون هومبولت^۲ (۱۸۳۵-۱۷۶۷)، و لئوپولد فون رانکه^۳ (۱۸۸۶-۱۷۹۵)، مطرح گردید. بدین ترتیب، برخلاف تاریخ نگاری سنتی که ممکن بود توسط هر فردی نگاشته شود علم تاریخ به صورت حرفه ایی تخصصی و دانشگاهی درآمد. در فرانسه، فوستل دکولانژ^۴ (۱۸۸۹-۱۸۳۰) در سخنرانی افتتاحیه خود در استراسبورگ^۱ در سال ۱۸۶۲ اظهار داشت که

^۱- Immanuel Wallerstein

^۲- Perry Anderson

^۳- Fernand Braudel

^۴- school of Anal

^۱- Barthold Georg Niebuhr

^۲- Wilhelm von Humboldt

^۳- Leopold von Ranke

^۴- Fustel de Coulanges

^۱- Strasbourg

«تاریخ باید یک علم باشد.» در انگلستان جان بی. بوری (۱۸۶۱-۱۹۲۷) نیز در سخنرانی خود با عنوان «علم تاریخ» گفت اگرچه تاریخ نگاری «ممکن است موادی برای مفروضه‌های هنری، ادبی یا فلسفی فراهم کند، اما او خودش یک علم است، نه کمتر و نه بیشتر (Lorenz, 2009, p:393).

میراث فلسفه تاریخ، جامعه شناسی و جامعه شناسی تاریخی شامل مواردی تحلیل تاریخ، معقول گردانیدن تاریخ، بررسی علل وقایع، جستجوی پیوند بین وقایع، نظریه پردازی، فلسفه انتقادی تاریخ، ساختارگرایی، تطورگرایی، بررسی مقایسه ای و غیره شرایط برای ظهور تاریخ نگاری مدرن و توانمند مهیا گردید. افزون بر رهاورد های روش شناسی علوم طبیعی فراهم آمدن امکان بکارگیری فن آوری در باستان شناسی، سکه شناسی و تشخیص اسناد و مدارک تاریخی نیز در این مسیر کمک شایانی کرد.

غالباً شروع تاریخ نگاری حرفه ای و دانشگاهی را با بارتولد نیبور می دانند که در کنار رویکرد انتقادی در پژوهش و البته گفتمان تاریخی به تدریس و آموزش ضابطه مند تاریخ پرداخت (Hanns Reill, 1980, p:9). نخستین گام بسیار مهم تاریخ علمی که توسط نیبور مورد توجه قرار گرفت نقد منابع یا بررسی انتقادی منابع و اسناد تاریخی بود که البته پیش از این توسط افرادی چون لورنتسیو والا^۲ زمینه آن فراهم شده بود. والا، جعلی بودن سند دروغین کلیسا در باب هبه کنستانتین را با تکنیک نقد برملا ساخته بود و این شیوه نقد توجه فلاسفه تاریخ و مورخان را به خود جلب کرد.

در ادامه کوشش های نیبور، تاریخ نگاری مدرن با لئوپلد فون رانکه کاملاً نمایان گشت که بنظر می رسد دیدگاه های او از دو سو اهمیت دارد: یکی بازتاب اندیشه ها و دستاوردهای معرفت شناسانه غرب در تاریخ نگاری که اهمیت بسیار زیاد و قابل بحثی دارد. دیگری آنکه متاثر از عامل پیش گفته مراحل و زمینه های تاریخ علمی و دانشگاهی توسط رانکه در روشنایی بیشتری قرار گرفت. رانکه فراتر از نیبور مقوله نقد منابع را در قالب نقد درونی و بیرونی و طرح اولویت منابع دست اول که با تحلیل محتوا معنا می یافت را عمق بخشید. این مهم در قالب ضمیمه ای با عنوان مورخان جدید در اثر ماندگارش تاریخ اقوام ژرمن در دسترس همگان قرار گرفت (دهقانی، ۱۳۹۰، ۱۵۰). از نظر او علم تاریخ رونویسی صرف از منابع نبود بلکه بخش مهمی از کار به نقد منابع و تحلیل منابع و تحلیل محتوای آنها مربوط می شد.

در این میان، تحلیل محتوا به عنوان تکنیکی برای استنتاج منظم و عینی ویژگی های موجود در یک متن، بتدریج گسترش یافت. تحلیل محتوا عبارت است از شناخت و برجسته کردن محورهای اصلی یک متن یا متون مکتوب، یک یا چند سخنرانی، وصیت نامه و نظایر آن (ساروخانی، ۱۳۸۰: ۲۸۰). هر چند داده های مستخرج از تحلیل محتوا، توصیفی و کمی است، می توان از توصیف عبور کرد و از طریق تعلیل و تحلیل، از تصویر سطحی واقعیت به فهم درونی رسید. با تحلیل محتوا، می توان گذشته از فهم اندیشه های مؤلفان متون، پیام های نهانی متن را نیز به دست آورد.

²⁻ Lorenzo Valla

آشنایی با تحلیل محتوا- به خصوص وقتی بحث ساختار و پیام متن مطرح می‌شود- برای پژوهشگر تاریخ، ضروری و در برخی موارد تنها راه‌گشاست.

رانکه گذشته از بحث ضرورت بررسی وقایع تاریخی و یافتن ارتباط بین آنها سنت مهم میان رشته ای جامعه شناسی تاریخی که در آثار کسانی چون منتسکیو انعکاس یافته بود را وارد تاریخ کرد. براین اساس، گذشته از آنکه در کنار منابع تاریخی از سکه شناسی، آثار باستان شناسی، ادبیات و غیره به شکلی گسترده استفاده کرد، کوشید از ایده های این علوم هم در تحلیل تاریخی خود استفاده کند. رانکه مباحثی چون شک و تردید، خرد نقاد یا عقلانیت انتقادی، عقل خودبنیاد و رابطه فاعل شناسا با موضوع که توسط دکارت و کانت مطرح شده بود و نیز تعقل گرایی فلسفه تاریخی را وارد علم تاریخ دانشگاهی کرد. رانکهف همچنین به این باور رسید که مورخ باید فارغ از پیش داوری و ذهن گرایی به بررسی تاریخ بنشیند (ملائی توانی، ۱۳۸۶، ۱۴۴). به بیانی دیگر حاصل کارمورخ باید فارغ از گرایشات دینی، سیاسی، قومی و غیره تنها انعکاس و پرتویی از مطالعه اسناد و شواهد مختلف باشد، در غیر این صورت واجد ارزش چندانی نبود.

سرانجام میراث تاریخی گری که فلاسفه نظری تاریخ چون ویکو آغاز گر آن بود در قالب انتخاب یک پدیده در تاریخ یک جامعه و مطالعه سیرتغییرات و تحولات آن و نیز عدم تحمیل نگاه معاصر به گذشته توسط رانکه وارد تاریخ دانشگاهی گردید. درواقع یکی از مباحث مهم در تاریخ بحث جزئی نگری یا کلان نگری بود. کلان نگری فلاسفه نظری تاریخ تمدن بشری را دربرمی گرفت اما در جامعه شناسی تاریخی به یک یا چند جامعه فروکاسته شد. تجربه کلان نگری هر دو دانش نشان داد که نظریات بنیادین در زمینه تمدن و جوامع تاحدی وابسته به کلان نگری است. محدود شدن تاریخ به جزئی نگری چنانکه اسپنسر خاطرنشان ساخت وظیفه مورخ را در حد جمع آوری مصالح فروکاست که لازم بود افرادی چون جامعه شناسان بر اساس آن با نظریه پردازی، ساختمانی هدفمند ایجاد کنند. رانکه در کنار جزئی نگری به کلان نگری در تاریخ نیز توجه کرد منتهی در حد بررسی یک پدیده مثلاً سیاست در یک جامعه آن را محدود ساخت. همچنین بحث یقین دکارتی که به اشکال مختلف ادامه یافت را در تلاش رانکه برای عینیت بخشیدن به تاریخ به کمک شواهد و منابع متقن مشاهده کرد.

در کنار رانکه دیگر مورخ شهیر یعنی لرد اکتون^{۱۸} با ایده نگارش تاریخ مدرن کیمبریج نقش مهمی در اعتلای تاریخ حرفه ای و دانشگاهی در اواخر سده نوزدهم و اوایل قرن بیستم ایفا کرد (Altholz, 1996, 723). نکته جالب آنکه هر دو متأثر از علوم طبیعی و از آن مهتر جامعه شناسی برای دستیابی به نظریات و گزاره های متقن علمی کوشش کردند. برای مثال:

گزاره (علم طبیعی): آب در صد درجه می جوشد = حکومت مطلقه و دین از فرد اطاعت بدون چون و چرا می خواهند (گزاره علم تاریخ). در این راستا همچنین می توان به گزاره مشهور لرد اکتون:

«قدرت متمایل به فساد است و قدرت مطلق فساد مطلق می آورد».

^{1۸} Lord Acton

نتیجه آنکه اگر احتمال داشت گزاره علوم طبیعی دچار خطا شود گزاره های تاریخی هم با چنین احتمالی مواجه بود. درست است که این مورخان از حیث روش شناسی مورد نقد واقع شدند، اما کوشش درخور آنها برای اعتلای جایگاه رشته تاریخ در دانشگاه همواره مورد تحسین واقع شده است.

روش شناسی و علم تاریخ

از تحولات عمده ای که در سده نوزدهم تأثیرات بنیادین بر تاریخ نگاری مدرن دانشگاهی گذاشت نگرش اثبات گرایی یا پوزیتیویسم بود. در عصر جدید علم به لحاظ ماهیت، هدف و روش های دستیابی به معرفت گاه مسیر کاملاً متفاوتی درپیش گرفت که البته این رویکرد در کنار برخی نقایص دستاوردهای درخشانی هم داشت. رهاوردهای روزافزون فن آوری، کشفیات علمی در زمینه های مختلف زندگی بشر را دستخوش تغییرات اساسی کرد. درهم تنیدگی علوم طبیعی و دانشمندان با حوزه هایی چون فلسفه، الهیات و علوم انسانی هم در مواردی اسباب رهایی بشر از جهل و رنج های ناشی از آن و حرکت به سوی جامعه قانونمندتری را فراهم آورد. از آنجایی که علوم طبیعی باروش- های مکتبی بر حس، تجربه و ادراک، عینیت پذیری و سنجش پذیری به این موفقیت ها رسیده بود نتیجه آنکه سه رویکرد در قبال بقیه علوم اتخاذ گردید:

رویکرد اول علمی که از این منظر قابل اثبات و یقین نباشند ارزشی ندارند که این مساله را در نزاع دکارت و ویکو هم به گونه ای دیده می شود. از نظر ویکو علمی چون تاریخ، شعر و نظایر آن غیر علمی نبودند بلکه ابزار دکارت در شناخت و رسیدن به یقین مشکل داشت. ویکو با طرح بحث واقعی ساختگی است (زمانی ها، ۱۳۹۴: ۸۵) معتقد بود تاریخ چون برخلاف طبیعت که توسط خدا آفریده شده توسط انسان ساخته شده پس بهتر قائل به درک و فهم آن است. ویکو قائل به تاریخیگری یعنی فهم پدیده از طریق تفسیر و درون فهمی در تاریخ بود.

رویکرد دوم انتقاد مارکس عملگرا از هگل بود، او که نظریه خود را پوزیتیویستی غیر تاریخی می خواند (کاظمی ارانی، ۱۳۸۹: ۱۷۶) هگل را ایده آلیست یا خیال پرداز خواند و ماده گرایی و اقتصاد که عینیت پذیری بیشتری داشت را محور خود در تحلیل تاریخ قرار داد. برای مثال از نظر هگل روزی روح به آزادی خواهد رسید و عقل شکوفا می شود و در نتیجه فقر و بی عدالتی ها از بین میرود، اما مارکس مدعی راه حل عینی و عملگرایانه است یعنی باید در حال تدبیری برای آن یافت.

رویکرد سوم با شکل گیری مکتب روش شناسی پوزیتیویستی ایجاد شد به این صورت که پوزیتیویست ها هر چه با متدولوژی علوم طبیعی قابل فهم بود را علم و بقیه را رها می کردند. نگرش پوزیتیویستی از چند سو مورد توجه قرار گرفت: بانی آن اگوست کنت معتقد یوده مان روش های علوم طبیعی باید در جامعه شناسی هم باید به کار گرفته شود تا جدا از قوانین فراطبیعی و نظری مسائل جامعه انسانی بررسی شود. کنت ضمن مراحل زندگی بشری را به ادوار ربانی (ماوراء الطبیعی، مذهبی)، متافیزیکی - انتزاعی (تجربیدی، فلسفی)، اثباتی (طبیعی، علمی) تقسیم بندی کرد و بر مواردی چون وحدت روش شناختی علوم اجتماعی و علوم طبیعی، کنار گذاردن مباحث ارزشی از مطالعات علمی، نفی متافیزیک و بر تجربه گرایی تاکید داشت (معینی، ۱۳۸۵: ۲۵).

البته، فارغ از جامعه‌شناسان و فلاسفه اثبات‌گرایی توسط برخی مورخان مورد توجه قرار گرفت. مهمترین موارد آن پرهیز از ذهن‌گرایی مورخ و تأکید بر شواهد و مدارک تاریخی و انعکاس آنها برای دستیابی به عینیت تاریخی بود. از نظر اینان وظیفه مورخ کشف حقیقت و نه بازسازی گذشته بود.

با اینهمه، واکنش اساسی به رویکرد پوزیتیویستی توسط فلاسفه و نظریه‌پردازان فرهنگ چون ویلهلم ویندل‌باند^۱، هاینریش ریکرت^۲ و ویلهلم دیلتای^۳ صورت گرفت. ویندل‌باند نظریه ارزش و مقوله روان‌شناختی را مطرح کرد که موجب تمایز علوم طبیعی با مسائل مربوط به فرهنگ انسانی می‌گردید. ریکرت هم راه شناخت تاریخ و علوم فرهنگی را در تفسیر و درون‌فهمی می‌دانست. دیلتای در وهله اول آن بقیه علوم را که پوزیتیویست از نظر دور داشتند را علوم انسانی نامید و برای اثبات علم بودن آنها کوشید. دیلتای پایه‌گذار رویکرد جامعه‌شناختی - توصیفی اعتقاد داشت شناخت هر چیزی وابسته به تاریخ و زمان پیدایش آن است به گونه‌ای که با تغییر تاریخ، شناخت نیز تغییر میکند (طرفداری، ۱۳۹۹: ۷۰).

دیل‌تای، گذشته از آنکه کوشش کرد بین علوم روحی و علوم طبیعی مرزبندی ایجاد کند، با طرح روش شناسی تأویلی یا شناخت از طریق تأویل به مقابله با به کارگیری تجربه‌گرایی در شناخت علوم انسانی رفت. اساس این تفکیک، بحث تمایز تجربه بیرونی و تجربه درونی بود که بر اساس آن موضوع علوم طبیعی به مثابه پدیدار و داده نمایان میشود و علوم روحی یا انسانی درونی هستند و به مثابه واقعیت و رابطه پویا و زنده ظهور میکنند، در نتیجه باید با تحویل و تفسیر فهم شوند (میرزایی، ۱۳۹۳: ۶۳. طرفداری، ۱۳۹۹: ۷۰). این دیدگاه، مبتنی بر شناخت از طریق تأویل بود و برخلاف تجربه‌گرایان و اثبات‌گرایان معتقد بود باید به ابعاد کیفی و ذهنی پدیده‌های انسانی نیز توجه داشت. برخی از مهمترین آراء و آموزه‌های روش شناسی این مکتب عبارتند از:

- تبیین بیرونی در علوم طبیعی در مقابل تفسیر درونی در علوم اجتماعی

- علت‌گرایی و علت‌کاوی در علوم طبیعی در مقابل دلیل‌گرایی و معناکاوی در علوم اجتماعی

- قانونمندی علوم طبیعی در مقابل قاعده‌مندی علوم اجتماعی

- حقیقی بودن قوانین طبیعی در مقابل اعتباری بودن قواعد اجتماعی

- تأکید بر فهم درونی هرمنوتیکی و تأویلی در مرحله گردآوری و دستیابی

- تأکید بر فهم جمعی قواعد در مرحله داوری و ارزیابی (نبوی، ۱۳۸۴: ۴۷).

ماکس وبر^۴ بنا به رویکرد بین رشته‌ایش در کنار جامعه‌شناسی، حقوق، اقتصاد به تاریخ نیز پرداخت تلاش کرد تا بین روش علوم طبیعی و روش تفسیری علوم انسانی پیوند برقرار کند. تأکید او بر تعلیل یا تبیین بر پایه علیت نشان می‌دهد او به نقاط ضعف مکاتبی چون تأویل‌گرایی و تکیه صرفی که به تفسیر داشتند، آگاهی داشته است. هرچند، وبر مفهوم تفهم را از دیلتای گرفت، اما برخلاف دیلتای "تفهم" و "تبیین" نه دو روش مستقل که مکمل

^۱-Wilhelm Windelband

^۲- Heinrich Rickert

^۳-Wilhelm Dilthey

^۴- Max Weber

یکدیگر هستند. به عبارت دیگر از نظر وی شناخت ما تا زمانی که به تبیین علی و به فهم معنای ذهنی یک کنش توفیق نیافته، همچنان ناقص است. از نظر او برای شناخت پدیده‌های انسانی ضمن بهره‌گیری از "تبیین بیرونی" و "تفسیر درونی" باید هم «علت کاوی» و هم «دلیل کاوی» کرد. تبیین بیرونی در علوم طبیعی در مقابل تفسیر درونی در علوم انسانی و علت‌گرایی و علت‌کاوی در علوم طبیعی در مقابل دلیل‌گرایی و معناکاوی در علوم انسانی قرار می‌گیرد. برای مثال، توقف راننده پشت چراغ قرمز با عوامل بیرونی چون چراغ قرمز، ترمز و پلیس و عوامل درونی که اراده و فکر راننده است قابل بررسی است (طرفداری، ۱۳۹۹: ۷۶).

کالینگ وود تاریخ را معرفت به کنش انسانها در گذشته می‌داند. او ضمن دسته‌بندی رفتار و اعمال انسانها معتقد است تنها رفتارهایی که دارای معنا و اهمیت اجتماعی هستند در کانون توجه مورخ قرار دارند. او بر دو عنصر ظاهر و باطن یا بیرون و درون اعمال و پدیده‌ها تاکید می‌کند حاصل آنکه علوم طبیعی بیرون نگر و علم تاریخ درون نگر است. وود همچنین قائل به دو روش شناسی مستقل علت کاوی و معناکاوی می‌شود که اولی مربوط به علوم طبیعی و با دیدگاه اثبات‌گرایی تناسب دارد و معناکاوی جنبه‌های ذهنی انسان را شامل می‌شود. از نظر کالینگوود تبیین عبارت است از: «کشف باطن یا پدیدار ساختن صورتی که در زیر است وظیفه تبیین در علم و تاریخ کوششی است در این راه که آشفتگی‌های ظاهری به عنوان انعکاسی ناتمام و ناقصی از نظم کامل تمام عیار باطن تلقی شود تا بتوان هر چیز را در جای خود مشخص کرد». راه حل کالینگوود وود برای دستیابی و کشف اندیشه‌ایی که در پشت هر رویداد تاریخی نهفته این است که مورخ، باید افکار فاعلان و عواملان تاریخ را در ذهن خود «بازاندیشی» و «بازآفرینی کند» (عسکری کیا وسید احمدی زاویه، ۱۳۹۷، ۹۳).

تا آنجا که به رشته تاریخ دانشگاهی باز می‌گشت روش شناسی در سده بیستم هیچگاه توسط مورخان محض به شکلی گسترده دنبال نشد و آنها در این زمینه بیشتر از دیدگاه جامعه‌شناسان و فیلسوفان تبعیت کردند. رویکردهای روش‌شناسی منبعث از علوم طبیعی نظیر تجربه‌گرایی، رفتارگرایی و اثبات‌گرایی از یکسو و روش‌های درون‌فهمی، تفسیرگرایی، تاویل‌گرایی از سوی دیگر هریک به تنهایی نقایص خاص خود را داشتند و تاریخ علمی ناگزیر بود به تناسب ضروریات تحقیق همه آنها را در نظر بگیرد.

نتیجه‌گیری

تحولات اقتصادی، فکری و فرهنگی غرب از رنسانس به بعد رویکردها و مراجع سنتی را بانگ‌رش‌ها و مفاهیم جدید مواجه گرداند و تمامی ابعاد زندگی انسان غربی را دستخوش تغییر گرداند. تا آنجا که به تاریخ مربوط می‌شود مفاهیمی چون انسان‌گرایی و دنیا‌گرایی تکانه‌های شدید ایجاد کرد و مباحثی چون سیطره مشیت الهی و الهیات در مفهوم قرون وسطایی آن بر تاریخ را به چالش کشید. همچنین صورت‌بندی‌های جدید عقل نظیر خرد نقاد و عقلانیت انتقادی مسائلی چون عقل در تاریخ، بررسی انتقادی تاریخ و معرفت‌شناسی عقل‌گرا را بیش از پیش در تاریخ مطرح ساخت

. از دیگر مفاهیم اساسی علم بود که ازیکسو با خصوصیاتِ چون تخصصی شدن، داشتن فایده برای زندگی روزمره انسان، تاکید بر دقیق بودن و غیرقدسی بودن آن بر دانش تاریخ نوین دانشگاهی تاثیر گذاشت. از سوی دیگر طرح مباحث معرفت شناسانه که عمدتاً با دکارت آغاز شد نظیر قاعده شک و تردید و دستیابی به یقین از طریق حواس و محاسبه ریاضی و نوع رابطه فاعل شناسا با متعلق شناسا نیز مباحثی چون علم بودن یا نبودن و روش شناسی تاریخ را مطرح کرد.

تاریخ گذشته از آنکه تحت تاثیر تحولات عمومی اروپا در عصر جدید قرار گرفت در پیوند با آنها تحت الشعاع علومِ چون فلسفه نظری تاریخ، جامعه شناسی تاریخی، جامعه شناسی نیز قرار داشت. از این علوم مواردی چون تاریخ تحلیلی، تحلیل تاریخ، معقول گردانیدن تاریخ، بررسی علل وقایع، جستجوی پیوند بین وقایع، نظریه پردازی، بررسی مقایسه‌ای و غیره وارد تاریخ شد. با اینهمه، در اواخر سده هجدهم علم نوین و دانشگاهی تاریخ با این استدلال که درست است که تاریخ اطلاعات و داده‌هایی را برای فرضیات و نظریات به علومِ چون فلسفه، جامعه شناسی، فلسفه تاریخ و غیره می‌دهد اما خودش یک علم است، پدید آمد.

علم نوین و دانشگاهی تاریخ در مسیر تکامل خود خصوصیاتِ را تجربه کرد از جمله بخش مهم و اساسی آن پرداختن به مقوله شناخت و نقد منابع، تحلیل محتوا و تکنیک‌های مربوط به آنها است. برغم انتقادهای که بر عینیت گرایی در تاریخ شده اما تا آنجا که به علم نوین تاریخ دانشگاهی مربوط می‌شود به منزله کنار گذاشتن کامل آن نیست بلکه مورخ دانشگاهی باید بکوشد تا سرحد امکان تحلیل‌های تاریخی را از اغراض و نظرات شخصی خویش دور نگه دارد و تفسیر در پرتو اسناد و شواهد تاریخی را مدنظر داشته باشد.

کشف علت وقایع تاریخی و دستیابی به نتایج منطقی و قابل قبول در باب علل حوادث و بدست دادن ارتباط بین آنها از دیگر خصوصیات مهم علم نوین تاریخ دانشگاهی است. همچنین، گذشته از توجه به گستره منابع گاه استفاده از ایده‌ها و دیدگاه رشته‌های مختلف برای ارائه فرضیات و نظریات متقن تاریخی ضروری است. از دیگر نکات حائز اهمیت آنکه مسائل تاریخی را تا سرحد امکان نباید براساس ارزش‌ها یا افکار امروزی از پیش تعیین شده مورد قضاوت و داوری قرار داد، بلکه باید آنها را براساس شرایط تاریخی‌شان، فهمید. مورخان برای انجام این هدف، باید چنان بر دوره تاریخی مورد بحث خود مسلط شوند تا اعمال و رفتار آن دوره را بهتر دریابند. همچنین، برای فهم پدیده‌های تاریخی و نیز جهت نظریه پردازی در کنار جزیی نگری گاه باید بسط تاریخی و تغییرات یک پدیده تاریخی را طی دوره‌زمانی آن نیز مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد.

در نهایت، از منظر روش شناسی انحصار یک روش در مطالعات تاریخی پاسخگو نیست روش‌شناسی‌های علوم طبیعی و پوزیتیویستی اگرچه به لحاظ ایجاد دیسیپلین علمی، ضرورت ارائه اسناد و شواهد و برنابیدن خرافات و ذهن گرایی صرف کمک زیادی می‌کنند، اما تفاوت انسان با طبیعت و لزوم فهم انگیزه‌ها، ارزشها و اعتقادات و نظایر آن اهمیت تسلط محقق بر مکاتب دسته دوم یعنی روش‌های تفهیمی و تفسیری را ضرورتی اجتناب ناپذیر و بنیادین می‌نماید.

منابع و مأخذ

- الیاس، نوربرت (۱۳۹۲) چيستی جامعه، ترجمه غلام رضا خدیوی نشر جامعه شناسان.
- اباذری، یوسف (۱۳۸۷) خرد جامعه شناسی، تهران، طرح نو، چاپ دوم.
- اتیکسون، ارف و دیگران (۱۳۹۲) فلسفه تاریخ، روش شناسی و تاریخ نگاری، ترجمه و تدوین حسینعلی نوذری، تهران، نشر نو.
- اجتماعی و فرهنگی.
- نبوی، لطف الله (۱۳۸۴) مبانی منطق و روش شناسی. تهران: دفتر نشر آثار علمی دانشگاه تربیت مدرس.
- ادیبی، حسین و انصاری، عبدالمعبود (۱۳۸۷) نظریه های جامعه شناسی، تهران، نشر دایره.
- آرون، ریمون (۱۳۸۷). مراحل اساسی سیر اندیشه در جامعه شناسی تاریخی، مترجم باقر پرهام، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- استنفورد، مایکل (۱۳۹۲). درآمدی بر فلسفه تاریخ، ترجمه احمد گل محمدی، تهران، تهران، نشرنی.
- اسکروتن، راجر (۱۳۸۲) تاریخ مختصر فلسفه جدید، تهران، حکمت.
- اسمیت، دنیس (۱۳۹۲) برآمدن جامعه شناسی تاریخی، دکتر هاشم آقاجری، تهران، انتشارات مروارید.
- بروک، پیتر (۱۳۸۱) تاریخ و نظریه اجتماعی، ترجمه غلامرضا جمشیدی ها، تهران، انتشارات دانشگاه تهران
- پایدار، حبیب الله (۱۳۵۴) چر انسان متعهد و مسئول است، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران.
- پولادی، کمال (۱۳۹۲) تاریخ اندیشه سیاسی در غرب (از ماکیاوول تا مارکس)، تهران، نشر مرکز.
- پولارد، سیدنی (۱۳۵۴) اندیشه ترقی تاریخ و جامعه، ترجمه حسین اسدپور پیرانفر، تهران، امیرکبیر
- توسلی، علامعباس (۱۳۸۸) نظریه های جامعه شناسی، تهران، سمت
- جی همیلتون، گری (۱۳۷۸) تاریخ نگاری و جامعه شناسی تاریخی، ترجمه هاشم آقاجری، تهران، انتشارات کویر
- حمید، حمید (۲۵۳۶)، علم تحولات جامعه، تهران، انتشارات امیر کبیر.
- دکارت (۱۳۸۱) گفتار در روش درست به کار بردن عقل. ترجمه محمد علی فروغی. چاپ اول. تهران: زوار.
- دهقانی، رضا (۱۳۹۰)، چيستی نقد تاریخی، مجله پژوهش، سال سوم، شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۰،

- زرفروشان، احد (۱۳۵۳) جامعه شناسی و اجتماع شناسی، تبریز، انتشارات نوبل.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۵) تاریخ در ترازو، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ساروخانی، باقر (۱۳۸۰) روشهای تحقیق در علوم. ج ۱. تهران: انتشارات سمت.
- شاکری، صدیقه (۱۳۸۳) روش شناسی علم تاریخ، نامه جامعه، شماره ۴.
- طرفداری، منصور (۱۳۹۴) درآمدی بر مبانی تمدن و توسعه، یزد، انتشارات اندیشمندان.
- طرفداری، منصور (۱۳۹۹) رشته ایران شناسی، ماهیت، ضرورت و مبانی روش شناسی آن، مجله: مطالعات ایران شناسی « زمستان - شماره ۱۹ (20 صفحه - از ۶۱ تا ۸۰).
- عسگری کیا، فرشاد و سیداحمدی زاوی، سید سعید (۱۳۹۷)، جستاری در نظریه تاریخ تحلیلی رابین جرج کالینگوود د، مجله تاریخنگری و تاریخ نگاری، سال بیست و هشتم، دوره جدید، شماره ۲۲، پیاپی ۱۰۷.
- فولکیه، پل، ما بعدالطبیعه، ترجمه یحیی مهدوی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۷۰، کافی، مجید (۱۳۹۳). جامعه شناسی تاریخی، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- کوریک، جیمز. آ (۱۳۸۰) رنسانس، ترجمه آریتا پارسایی، تهران: ققنوس.
- کوئن، بروس و کینگ، ساموئل (۱۳۵۳) جامعه شناسی، ترجمه مشفق همدانی، تهران، چاپخانه سپهر.
- کاظمی آرانی، فاطمه (۱۳۸۹) روش شناسی مارکس و نقدهای وارد بر آن، فرهنگ پژوهش، دوره ۳، شماره ۶ - بهار، شماره پیاپی ۶.
- هارتناک، یوستوس. (۱۳۷۶). (نظریه معرفت در فلسفه کانت. ترجمه غلامعلی حداد عادل. تهران، فکر روز.
- لوگوف، ژان (۱۳۷۸) روشنفکران در قرون وسطی. ترجمه حسن افشار، تهران: انتشارات مرکز.
- متروپولسکی و دیگران (۱۳۸۲) زمینه تکامل اجتماعی، ترجمه پرویز بابایی، تهران، نشر آزاد مهر.
- مظاهری، زهرا (۱۳۸۸) علم سنتی و مدرن، فصلنامه تخصصی فقه و تاریخ تمدن، سال ششم، شماره ۲۱.
- معینی جهانگیر (۱۳۸۵). روش شناسی نظریه های جدید در سیاست (اثبات گرایی و فرا اثبات گرایی)، انتشارات تهران: دانشگاه تهران.
- ملائی توانی، علیرضا (۱۳۸۶)، درآمدی بر روش پژوهش در تاریخ، تهران، نشرنی.
- میرزایی، حسین. (۱۳۹۳) (۱۳۹۳). درآمدی بر روش شناسی مطالعات فرهنگی. تهران: پژوهشکده مطالعات نیازی، محسن (۱۳۸۷) جامعه شناسی، تهران، ثامن الحجج

و شوقی، منصور و نیک خلق (۱۳۸۱) مبانی جامعه شناسی، تهران، انتشارات تهمینه.

انگلیسی

-Laurence J. Lafleur, (1950) Descartes' Role in the History of Science The Scientific Monthly, Vol. 71, No. 1 (Jul., 1950 Published By: American Association for the Advancement of Science, pp. 11-14

-Vaughan.Frederick(1972).the political philosophy of Giambattistavico. An Introduction to La Scienza - Nuova. The Hague: Martinus Nijhoff, 1972, pp. xii, 66 . Published online by Cambridge University Press: 10 November 2009

-Hanns Reill, Peter (1980) Barthold Georg Niebuhr and the Enlightenment Tradition. German Studies Review. Vol. 3, No. 1 (Feb., 1980), pp. 9-26
Published By: The Johns Hopkins University Press.

-LORENZ, CHRIS(2009), Scientific Historiography, In book: A Companion to the Philosophy of History and Historiography (pp.393-403).

-Josef L. Altholz (1996) Lord Acton and the Plan of the Cambridge Modern History. The Historical Journal,, Published By: Cambridge University Press
Vol. 39, No. 3 (Sep., 1996), pp. 723-736 (14 pages).